



درس تفسیر سوره مبارکه زخرف - جلسه ۱۸

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأْنَاهُ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۶) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ (۴۷) وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۸) وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ (۴۹) فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ (۵۰) وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۵۱) أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ (۵۲) فَلَوْ لَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ (۵۳) فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۵۴) فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۵) فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ (۵۶)﴾

سوره مبارکه «زخرف» - همان طوری که ملاحظه فرمودید - چون در مکه نازل شد و مطالب عنصری و اصلی سوره مکی اصول دین و خطوط کلی اخلاق و فقه است و مسئله وحی و نبوت در رأس این مسائل برای مشرکین قرار داشت، در صدر این سوره - آیه ششم - به عنوان متن، این تعبیر را فرمود: ﴿وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِن نَّبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ \* وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَّبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾<sup>۱</sup> آن گاه در شرح این متن، خطوط کلی را بیان فرمود و رسالت

وجود مبارک پیغمبر را شرح داد، بعد به عنوان نمونه جریان حضرت ابراهیم، جریان حضرت موسی و جریان حضرت عیسی (عَلَيْهِمُ السَّلَام) را ذکر می‌کند که مشکل اساسی آنها چند چیز بود: یکی در معرفت شناسی بود که اینها براساس حسّ و تجربه حسّی فکر می‌کردند، دوّم نظام ارزشی بود که مسائل دینار و درهم و طلا و نقره برای آنها مهم بود، سوّم هم مسئله نیاکان بود که قبول و نُکول اینها فرع بر قبول و نُکول نیاکانش بود؛ این سه غُده مشکل جاهلیت اُولی و جاهلیت ثانیه بود. در جریان وجود مبارک پیغمبر همین حرف را زدند که ﴿لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾<sup>۱</sup> که مقصود آنها از عظمت آن مردی که استحقاق دریافت وحی را دارد، یکی از سرمایه‌داران مکه یا یکی از سرمایه‌داران طایف بود و وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را در اثر نداشتن مسائل مالی تحقیر می‌کردند. جریان ابراهیم خلیل (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) را به همین منوال - در ضمن بیست آیه - ذکر فرمود و پاسخ داد و در ضمن ده آیه هم جریان حضرت موسای کلیم را ذکر می‌فرماید. قصه موسای کلیم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) مانند قصص سایر انبیا هرکدام معارف فراوانی دارد؛ ولی در هر بخشی که قصه آنها نقل می‌شود، نکته‌ای از نکات ویژه در آنجا مطرح است. در این سوره مبارکه «زخرف» که قصه موسای کلیم مطرح است، همان نظام ارزشی و نظام مالی و فکری آنها مطرح بود؛ هم نظام فکری مطرح بود که فرمود اینها تُهی مغز شدند، شستشوی مغزی پیدا کردند و به دنبال فرعون راه افتادند؛ هم نظام ارزشی آنها را مشخص کرد که گفتند اینکه موسای کلیم آمد، دستبند طلا ندارد، ثروتی در اختیار ندارد و مانند آن؛ لذا در این بخش این قسمت ذکر شده، وگرنه براهین موسای کلیم و سایر معجزات او در سوره مبارکه «طه» مبسوطاً مطرح شد. در این سوره، این قسمت معرفت‌شناسی از یک سو و نظام ارزشی از سوی دیگر مطرح است؛ یکی خفیف و تُهی مغز بودن و شستشوی مغزی از یک سو و اینکه معیار ارزش، ثروت نیست از سوی دیگر - این دو عنصر - نقل شد.

در آیه ۴۶ تا آیه ۵۶ - این ده آیه - که مربوط به قصه حضرت موسای کلیم هست، این است؛ لذا از این جهت تکرار در قرآن نیست. فرمود: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا﴾؛ ما با معجزات موسای کلیم را به طرف فرعون و سرمایه‌داران و اشراف قوم فرعون فرستادیم؛ البته برای همه مردم مصر - چه قبطی و چه نبطی - وجود مبارک موسای کلیم فرستاده شد، لکن ارتباط مستقیم با فرعون و درباریان فرعون بود. وجود مبارک کلیم حق فرمود: ﴿إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾، من فرستاده کسی هستم که هم آفریدگار جهانیان است و هم پروردگار جهانیان و با معجزات و بیّنات هم اعزام شد. ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ﴾؛ آنها به سُخریه گرفتند، همان‌طوری که در متن این سوره مبارکه «زخرف» آمده است: ﴿وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ \* وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾، این خنده، خنده مسخره‌آمیزی بود که چگونه یک آدم تهیدست می‌تواند رهبر و پیغمبر ما بشود؟! معیار ارزشی اینها ثروت بود، معیار دانشی اینها هم حسّ و تجربه بود؛ لذا فرمود: ﴿فَاسْتَحَفَّ قَوْمُهُ فَاطَاعُوهُ﴾.

آن‌گاه ذات اقدس الهی فرمود: ما معجزات حسّی به اینها دادیم، که همان عذاب باشد؛ البته یک وقت است که عذاب الهی می‌آید به حیات اینها خاتمه می‌دهد، در آن موقع دیگر توبه هیچ‌کسی مقبول نیست؛ مثل اینکه خود فرعون در آن کام غرق گفت: ﴿آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ﴾<sup>۱</sup> و مانند آن که جواب آمد: ﴿الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ﴾<sup>۲</sup>، آن وقت ایمان در حال احتضار یا در حال ضرورت قبول نیست؛ اما یک وقت است که یک عذاب مقطعی، برای بیدار کردن خوابیده‌هاست؛ فرمود این عذابی که ما برای قوم فرعون مشخص کردیم که در سوره مبارکه «اعراف» تا حدودی بحث آن گذشت - که آیه سوره مبارکه «اعراف» این بود: ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ

۱. سوره یونس، آیه ۹۰.

۲. سوره یونس، آیه ۹۱.

الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ \* وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ

الرَّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ<sup>۱</sup> - پس این نوع عذاب برای آن است که اینها بیدار بشوند و

اگر کسی بیدار شد توبه او قبول است. بنابراین اینکه فرمود ما عذاب فرستادیم تا اینها برگردند، آن عذاب تنبیهی

است، نه آن عذابی که به عنوان انتقام آخر باشد که ما آنها را به کام غرق فرستادیم و فرعون در حال غرق شدن

بود که گفت: ﴿أَمِنْتُ﴾ به خدای موسای کلیم، پاسخ آمد: ﴿الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ﴾، پس بین این دو عذاب خیلی

فرق است؛ لذا فرمود که ما اینها را معذب کردیم: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ \* وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ

إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾.

اما در جریان اینکه هیچ آیتی نیامده، مگر اینکه «أخت» آن بزرگ‌تر است، «أخت» یعنی مثل. اینکه در

کتاب‌های ادبی مثل سیوطی و اینها دارد که «باب کان و أخواتها»<sup>۲</sup> «أخت» به معنای خواهر نیست، بلکه «أخت»

به معنای مثل است؛ یعنی «کان و أمثالها» و این جا هم «أخت» یعنی مثل؛ یعنی هیچ معجزه‌ای نمی‌آمد، مگر اینکه

بزرگ‌تر از «أخت» آن بود. در این زمینه وجوه فراوانی گفته شد که سه وجه آن قابل طرح است: یکی اینکه این

اکبر بودن نسبی باشد؛ مثلاً آن «قمل» و «ضفادع» و «دم» و مانند اینها، آن یکی از این از جهتی برتر است و این

یکی هم از آن دیگری از جهتی برتر است، این اکبر بودن نسبی است، نه مطلق. دوم اینکه از نظر برخی‌ها این طور

باشد؛ به نظر بعضی آن آیت از این آیت اکبر است و به نظر گروهی دیگر این آیت از آن اکبر است. وجه سوم آن

است که نه، این آیتی که ما فرستادیم، هر تالی‌ای نسبت به متلّو خود اکبر است؛ البته وجوه دیگری هم غیر از این

وجوه سه‌گانه ممکن است که طرح شود: ﴿وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا﴾؛ یعنی «مثلاً»، ﴿وَأَخَذْنَاهُمْ

۱. سوره اعراف، آیات ۱۳۳ و ۱۳۴.

۲. البهجة المرضية على الفية ابن مالك، ص ۱۰۰؛ «[النواسخ] الأول - کان و أخواتها».

بِالْعَذَابِ ﴿۱﴾ تا برگردند؛ گاهی انسان به سرمایه مبتلا می‌شود، گاهی به فقر مبتلا می‌شود و مانند آن. وقتی که عذاب آمد گفتند: ﴿قَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ﴾، حالا این تعبیر ساحر یا برای تعلیم ناروای فرعون بود که گفت این سحر است یا خود اینها هم باور داشتند یا به آن کسی که ماهر در فنّ خودش است - به عنوان بزرگداشت - تعبیر به ساحر می‌کنند؛ مثل «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لَحِكْمَةً وَإِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا»، این «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا» نه اینکه سحر محرم است؛ یعنی کار سحر را می‌کند، این طور است. این هم ﴿يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ﴾ یا برای آن است که واقعاً خیال می‌کردند حضرت کلیم حق - معاذ الله - ساحر است یا اینکه در حقیقت به عنوان «يَا أَيُّهَا الْمَاهِرُ» گفتند. ﴿ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا﴾، چون اینها - حالا «فی الجملة» یا «بالجملة» - به «الله» معتقد بودند؛ ولی ربوبیت را می‌گفتند که برای «الله» نیست. ﴿ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عِندَكَ﴾؛ اگر تو می‌گویی من رسول او هستم، از طرف او آمدم و با او معاهده‌ای دارم، از خدایت بخواه این عذاب را بردارد که ما هم هدایت می‌شویم. عذاب برای آن است که ما برگردیم، ما هم برمی‌گردیم! اگر خدا فرمود ما عذاب کردیم که ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾، اگر عذاب را بردارد: ﴿إِنَّا لَمُهْتَدُونَ﴾؛ ما هم برمی‌گردیم. می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ﴾؛ خدا برابر لطف عمل کرد؛ ولی اینها «نکث» و نقض عهد کردند، چون اینها گفتند اگر خدا عذاب را بردارد ما هدایت می‌شویم، حالا که ما عذاب را برداشتیم، اینها هم چنان بر کفر خودشان اصرار می‌ورزند.

بعد فرمود: ﴿وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ﴾، به صورت رسمی و منشور اعلام کرد؛ البته خودش، یا دستور داد که سخنگویان دولت این کار را بکنند، از طرف فرعون اعلام کردند: ﴿وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ﴾، او براساس همان نظام ارزشی، دارد جامعه را خام و خواب می‌کند، گفت: سلطنت مصر که برای من است، این رود مصر هم که در کنار تخت فرمانروایی من در این شهر جریان دارد و بخشی هم از آن به صورت

جدول‌های تنظیم‌شده از لابه‌لای «قصور» من می‌گذرد! ﴿أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ﴾ از یک جهت، ﴿وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي﴾؛ یعنی تحت تدبیر من و فرمانروایی من است از یک نظر یا بخشی از جدول‌های این رود نیل از لابه‌لای «قصور» من می‌گذرد، این وجه دیگر. ﴿وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَمْ لَا تُبْصِرُونَ﴾، کسی که بصر دارد و بصیرت ندارد همین است؛ لذا در بخش‌هایی از قرآن کریم فرمود: اینها کور و کر هستند و درک نمی‌کنند<sup>۱</sup> و اینکه فرعون گفت: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ﴾؛ آیا من برتر و بالاتر هستم یا این کسی که حقیر است و فقیر است و ناتوان از یک سو و درست نمی‌تواند حرف خودش را ادا کند؟ این ﴿لَا يَكَادُ يُبِينُ﴾ را در بحث‌های گذشته ملاحظه فرمودید که وجود مبارک موسای کلیم وقتی رهبری و رسالت را به عهده گرفت، دیگر هیچ مشکل زبانی نداشت، برای اینکه به خدا عرض کرد: ﴿وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي \* يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾<sup>۲</sup> که چندین خواسته به عرض خدا عرضه داشت و خدا هم فرمود: ﴿قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ﴾<sup>۳</sup>؛ یعنی تمام خواسته‌های خود را گرفتی، یکی از خواسته‌های موسای کلیم هم این بود که ﴿وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي﴾، پس موسای کلیم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) بعد از رسالت هیچ عقده‌ای در لسان او نبود، لکن چون سالیان متمادی در دربار فرعون به سر می‌برد و همان لکنت زبان در او بود و فرعون هم به همان لحاظ سابق می‌دانست که او نمی‌توانست درست کلمات را ادا کند گفت: ﴿لَا يَكَادُ يُبِينُ﴾، یا به این علت است یا براساس اینکه کسی که گرفتار اصالت حس است، آن معارف بلند را درک نمی‌کند! خیلی از افراد بودند که به وجود مبارک شعیب می‌گفتند ما حرف‌های شما را نمی‌فهمیم: ﴿يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ﴾<sup>۴</sup> در زبان وجود مبارک شعیب که لکنتی نبود! کسی که گرفتار حس و تجربه است و می‌گوید هر موجودی مادی است و چیزی که مادی نیست وجود ندارد و چیزی که موجود است آلا و لابد قابل

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۱.

۲. سوره طه، آیات ۲۷ و ۲۸.

۳. سوره طه، آیه ۳۶.

۴. سوره هود، آیه ۹۱.

حسّ و تجربه حسّی است، فوق را نمی فهمد! پس اگر گفته شد که ما نمی فهمیم یا گفته شد این رسول بیان خوبی ندارد، به همین مشکل شنونده برمی گردد، نه گوینده؛ وگرنه وجود مبارک شعیب که بیان شفاف و روشنی داشت! اینها می گفتند ما حرف های شما را نمی فهمیم: ﴿مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ﴾.

فرعون گفت من بهتر هستم: ﴿أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي﴾، این خیر هم «أَفْعَل تَفْضِيل» نیست، بلکه «أَفْعَل تَعْيِين» است؛ نظیر ﴿الَّتَبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup> یا ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾<sup>۲</sup> اینها اولویت تعیینی است نه تفضیلی، نه اینکه هر دوی ما خوب هستیم و من بهترم؛ نه، من خوبم و او بد است؛ من حقم و او باطل است؛ من صدقم و او کذب است، من خیرم و او شرّ است؛ من حسنم و او قبیح است؛ پس این خیر تعیینی است، نه خیر تفضیلی. ﴿أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ﴾، کسی که «مَهِين» است که خیر نیست، کسی که ﴿لَا يَكَادُ يُبِينُ﴾ است که خیر نیست، من خیرم و او شرّ. اگر او بخواهد به کمال برسد، باید لااقل یک دستبند طلایی داشته باشد، او با همین دست صاف و ساده به دیدن ما آمده! این «أُسُورَة» همین دستواره است. ﴿فَلَوْ لَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ أُسُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ﴾؛ فرشته باید با او بیاید! برای اینکه اینها فکر می کنند هر چه هست مادی است و هر چه مادی است قابل حسّ و آمدن و دیدن و رفتن است: ﴿أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ﴾؛ اگر او پیغمبر خداست، فرشته ها باید صف بسته همراه او بیایند! جمع بندی ای که این آیه می کند این است که او قوم خود را در اثر تبلیغ شستشوی مغزی داد.

در بحث های قبل هم به عرض شما رسید که کار حوزه و دانشگاه و مراکز فرهنگی و نخبه پروری دو چیز است، کار دیگران هم دو چیز است؛ مراکز فرهنگی و کسانی که با قطب فرهنگی سر و کار دارند، برای اینکه محقق

۱. سوره احزاب، آیه ۶.

۲. سوره انفال، آیه ۷۵؛ سوره احزاب، آیه ۶.

پیروانند، اول مطالب صحیح به یاد آنها می دهند که دوران تعلیم است، بعد این مراحل تعلیمی را تعلیل می کنند؛ این شخص اگر در حوزه است می شود مجتهد و اگر در دانشگاه است می شود استاد. در حوزه اول احکام شرع را مثلاً به وسیله شرح لمعه و مانند آن یاد می دهند - آن مقدمات که هیچ - که چه چیزی حلال است، چه چیزی حرام است، چه چیزی واجب است، چه چیزی مکروه است و چه چیزی مستحب است، این باید و نباید را به طلبه ها یاد می دهند؛ قدری که طلبه ها بالاتر آمدند، این مطالب را بهتر و برتر یاد می دهند، این دوران تعلیم است که چند سال می گذرد؛ قدری که بالاتر آمدند - مستحضری «خارج» مجموع سطوح نیست که کسی چند سطح مطالعه کند، این خارج نیست. خارج یعنی آنچه دیگران نگفتند را از طرف خود طرح کند - وقتی به مقام خارج رسیدند، دوران تعلیل فرا می رسد؛ یعنی آنچه قبلاً خواندید که فلان چیز واجب است به فلان دلیل است یا فلان چیز که حرام است به فلان دلیل است، آن آیه، آن روایت، جمع بندی مطالب و تقدیم راجح بر مرجوح، دوران استدلال و برهان که به پایان رسید، دوران تعلیل به پایان می رسد، این شخص چند سال تعلیم داشت، بعد چند سال تعلیل دارد که می شود مجتهد.

در دانشگاه هم همین طور است؛ یک وقت کسی می خواهد پزشک بشود، اول می گویند فلان بیماری این است، فلان دارو برای درمان این بیماری است، بعد کم کم او را به بیمارستان ها می برند و آموزش درمان بالینی را شروع می کند؛ ولی هنوز نمی فهمد که راز و رمز این بیماری چیست و این بیماری از کجا پیدا می شود؛ راز و رمز این دارو چیست و از کجا پیدا می شود؛ چه پیوند علمی بین این دارو و درمان آن داروست، این را هنوز نمی فهمد؛ دوران تعلیم او که تمام شد، مرحله تعلیل فرا می رسد؛ آن بیماری را کاملاً مرز شکافی می کنند، پیوند آن را به دست می آورند و می گویند بیماری این است؛ این دارو را مرز شکافی می کنند، پیوند آن را به دست می آورند و می گویند دارو این است؛ تضادی که بین این دارو و آن درد است را مشخص می کنند، کیفیت اثر گذاری و اثر پذیری این دو



طرف را مشخص می‌کنند، بعد از اینکه این مرحله تعلیل گذشت، این شخص می‌شود طیب و مشابه آن در مهندسی که می‌شود استاد دانشگاه، پس اول دروان تعلیم است، بعد دوران تعلیل. اما در مسائلی که در جهان کنونی می‌گذرد که توده مردم متأسفانه با آنها روبه‌رو هستند، به جای تعلیم تبلیغ دارند و به جای تعلیل تکرار دارند. شما ببینید در این رسانه‌ها وقتی بخواهند غذایی را یا پارچه‌ای را یا خوردرویی را به خورد مردم بدهند، اول تبلیغ می‌کنند، بعد ده‌بار، بیست‌بار یا سی‌بار تکرار می‌کنند، آن وقت مردم باور می‌کنند. این پفک نمکی را به بچه‌ها بخواهند بفهمانند چنین است یا به اولیای آنها بخواهند بفهمانند چنین است، با اینکه می‌دانند این پشته‌خانه غذایی ندارد! جامعه را گاهی ممکن است با یک پفک نمکی قانع کنند؛ یعنی اول تبلیغ کنند، بعد ده‌بار، بیست‌بار یا صدبار که گفتند، این جامعه‌ای که نه حوزوی است و نه دانشگاهی باور می‌کند.

﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ﴾ این هم همین‌طور بود؛ اول گفتند نظام معرفت‌شناسی حسّ و تجربه است، بعد روی این دمیدند؛ بعد گفتند نظام ارزشی «ذهبین» است و روی این دمیدند؛ این می‌شود شستشوی مغزی یک جامعه و پیروی از باطل، فرمود: ﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ﴾. ما برای اینکه جامعه وزین بشود گفتیم: ﴿إِنَّا سَأْلُقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾<sup>۱</sup>؛ ما حرف وزین و بامغز داریم، ما چهار مطلب را به شما گفتیم و شما هم به جامعه منتقل کردید: گفتیم حرف‌های ما «ثقیل» است؛ سنگین نیست، ولی وزین است و محتوا دارد، یک؛ و این حرف سنگین، یعنی محتوا دار آسان است؛ یعنی دلپذیر است و فطرت‌پذیر است: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾<sup>۲</sup>، ما یک چیز تحمیلی نیاوردیم، حرف‌هایی گفتیم که دلمایه دارند، مطالب دلپذیر دارد و مورد قبول شما هست؛ هم محتوا دارد و وزین است، هم دلپذیر؛ هم «ثقیل» است و هم «یسیر»، دو.

۱. سوره مزمل، آیه ۵.

۲. سوره قمر، آیه ۱۷.

دو امر هم جزء اوصاف سلبی قرآن کریم است: ما حرف بی محتوا نداریم، حرف خفیف، سبک و تهی مغز نداریم، یک؛ و حرف از برنامه سنگینی هم نداریم؛ «عسیر»، دشوار و سنگین هم نداریم، دو. اینها جزء اوصاف سلبی کلام خداست، آنها جزء اوصاف ثبوتی است؛ البته تنها برای قرآن نیست، تمام انبیا هم همین دو مطلب را آوردند و جامعه‌ها هم همین‌طور هستند؛ اینکه ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾<sup>۳</sup> است، ﴿ذِكْرًا لِلْبَشَرِ﴾<sup>۴</sup> است، از آن طرف هم ﴿تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ﴾<sup>۵</sup> که در راه بی‌تنبه است، برای همین است. بنابراین اینها به جای اینکه حرف وزین تحویل بدهند، حرف سخیف و تهی مغز را تحویل می‌دهند؛ به جای اینکه این وزین را اصل بدانند و دلپذیر کنند، آن باطل را دلپذیر یا بدن‌پذیر کردند؛ لذا نتیجه‌گیری که ذات اقدس الهی از سیره مشئوم آل فرعون می‌کند، این است که اینها قوم خودشان را شستشوی مغزی دادند و در برابر موسای کلیم ایستادند: ﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ﴾ و هر جا که انبیا مشکل داشتند، همین مشکل بود؛ یعنی نظام ارزشی و معرفت‌شناسی را هم کاملاً عوض کردند: ﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾. بعد ذات اقدس الهی برابر آنچه در سوره مبارکه «اعراف» آمده است می‌فرماید ما اول چندین بار - یعنی آیه ۱۳۳ سوره مبارکه «اعراف» - «طوفان» و «جَرَاد» و «قُمَّل» و «ضَفَادَع» و «دَم» را فرستادیم ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾، بعد کشف عذاب کردیم اثر نکرد و اینها نقض عهد کردند، از این به بعد دیگر این فرصت به نصاب رسیده است: ﴿فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ﴾.

ذیل این آیه روایاتی از اهل بیت (علیهم‌السلام) رسیده است - لابد ملاحظه فرمودید - که ذات اقدس الهی منزّه از آن است که متأسف، متأثر و غمگین بشود؛ اولیای الهی و انسان‌های کامل که خلیفه او هستند، اگر غمگین و

۳. سوره مدثر، آیه ۳۶.

۴. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۵. سوره بقره، آیه ۱۱۸.

متأسف شدند، ذات اقدس الهی تأسف آنها را به خود اسناد می‌دهد.<sup>۶</sup> این بیان نورانی سید الشهداء (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) که فرمود: «رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ»<sup>۷</sup> دو معنا دارد: یک معنای معروف دارد، یعنی هر چه که خدا به آن راضی شد، ما راضی هستیم؛ اما معنای دقیق این است که شما اگر خواستید رضای خدا را بفهمید که خدا از چه راضی است، ببینید ما از چه راضی هستیم! ما اگر خواستیم ببینیم که خدا چه می‌گوید، می‌بینیم که قرآن چه گفته است و اگر خواستیم بدانیم که خدا از چه راضی است، می‌بینیم که امام چه می‌گوید، چون فرقی بین امام و قرآن که نیست! این قرآن ناطق است و آن قرآن صامت است. پس اگر خواستیم ببینیم خدا چه می‌گوید، می‌بینیم قرآن چه می‌گوید و اگر خواستیم ببینیم که خدا چه می‌کند، می‌بینیم که امام چه می‌کند. این «رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا»، یعنی اگر خواستید بفهمید رضای خدا در چیست، ببینید رضای ما در چیست، برای اینکه آنها چون معصوم و مصون هستند، منزله از آن هستند که رضای نفسی داشته باشند؛ آن روایاتی که ذیل این آیه است، این را می‌خواهند بگویند.

﴿فَلَمَّا أَسْفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ﴾، بعد فرمود: ﴿فَاَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ﴾، ما به اندازه کافی به اینها مهلت دادیم! با برهان، با قرآن، با معجزه و با هر چه که بود - ولو قرآن در آن عصر نبود، ولی معارف قرآنی در آن عصر بود - لذا ذات مقدس پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می‌فرماید آنچه موسای کلیم آورد را ما تصدیق می‌کنیم: ﴿مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾.<sup>۸</sup>

﴿فَلَمَّا أَسْفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَاَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛ تمام آنها را غرق کردیم، لکن با این نمونه؛ یک وقت است که افراد عادی را خدا به هلاکت می‌رساند، اما یک وقت اینها سردمداران شرک بودند، فرمود: ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَ

۶. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۴۴؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿فَلَمَّا أَسْفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ﴾ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَأْسَفُ كَأَسْفِنَا وَلَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسِفُونَ وَهُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ فَجَعَلَ رِضَانَهُمْ رِضَا نَفْسِهِ وَسَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ لِنَاغِهِ...».

۷. اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۶۱.

۸. سوره بقره، آیه ۹۷.

مَثَلًا لِلْآخِرِينَ»؛ ما اینها را که رهبری کفر را به عهده داشتند، اینها را سَلَف، پیشگام و پیشکسوت دیگران قرار

دادیم و به عنوان نمونه برای آینده‌ها قرار دادیم. در سوره مبارکه «هود» آیه ۹۸ فرمود فرعون در قیامت پیشگام و

پیشکسوت جهنمی‌هاست: ﴿يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ﴾؛ پیشاپیش این دوزخیان

فرعون می‌رود. درباره جهنم هم ملاحظه فرمودید که فرمود جهنم سه رکن دارد، این کوره‌ها بلند ذوب آهن و

مانند اینها هم سه عنصر دارند؛ یک کوره بلند بخواند کار اساسی انجام بدهد، اول یک مواد خام برای سوخت و

سوز فراهم می‌کنند، حالا یا بنزین است یا گازوئیل است یا نفت است یا سابق ذغال سنگ بود یا هیزم بود، اینها

مواد خام است. در مرحله دوم آن ماده‌های انفجاری را به آن می‌زنند که این کوره گر می‌گیرد. مرحله سوم بعد از

اینکه این کوره گر گرفت آن موادی را که باید در آن بریزند تا آب بکنند را در آن قرار می‌دهند، این سه کار برای

کوره است. در قرآن دارد که ما این سه کار را در جهنم می‌کنیم؛ اما در همه مراحل به وسیله انسان است؛ آن مواد

سوخت و سوز اول که هیزم است، از خود ظالمین تهیه می‌شود که فرمود: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾؛<sup>۹</sup>

هیزم‌های ما همین طبقه ظالم هستند. اسرار قرآن را کسی نمی‌داند، آن‌جا هزارها هکتار جنگل ممکن است که باشند

و از آنها هیزم بیاورند، ما نمی‌دانیم و امیدواریم ندانیم! اما «این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید»،<sup>۱۰</sup> این را در

سوره «جن» فرمود که ظالمین هیزم جهنم هستند: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾. این هیزم‌ها را که ریختیم

«وَقُود» لازم است و «وَقُود»، «ما تُوقَدُ بِهِ النَّارُ» است؛ حالا یا آتش‌زنه است یا آتش‌گیره است. قبلاً که با هیزم

زندگی می‌کردند، آن چوب‌های ضخیمی که قدرت مقاومت آنها بیشتر بود و مدت‌ها می‌ماند، این را در اجاق نگه

می‌داشتند که وقتی عصر یا شب یا فردا بخواهند دوباره غذا درست کنند، هیزم‌های تازه که می‌آورند، از همان

۹. سوره جن، آیه ۱۵.

۱۰. اشعار منتسب به حافظ، شماره ۱۱؛ «کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست \*\*\* این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید».

هیزم‌های کهنه قدیم استفاده کنند تا این گُر بگیرد، آن را می‌گویند «وَقُود»؛ یعنی «ما تُوقَدُ به النارُ». آن «وَقُود» را، آتش‌زنه یا آتش‌گیره را می‌آورند، وقتی آتش‌زنه و آن مواد ماده انفجاری به این هیزم، یعنی ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ﴾ رسید، کلّ جهنم مشتعل می‌شود، آن وقت بقیه را درون جهنم می‌ریزد. همین سه کاری که در کوره می‌کنند، همین سه کار برای انسان هم هست؛ یعنی آن مواد سوخت و سوز اولی که هیزم است اینجا انسان می‌باشد؛ این «وَقُودُ النَّارِ» هم که «ما تُوقَدُ به النارُ»، رهبران کفر هستند که درباره آل فرعون دارد: ﴿وَقُودُ النَّارِ \* كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ﴾.<sup>۱۱</sup> به عنوان نمونه اینها را به عنوان «وَقُودُ النَّارِ» ذکر می‌کند، بعد طبقه تبه‌کار را به درون جهنم می‌ریزند: ﴿ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ﴾. این سه کار، این سه عنصر و این مجموعه سه عنصر همه از انسان است؛ منتها پیشگام این ورود به جهنم همین فرعون است که ﴿يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ﴾،<sup>۱۲</sup> اگر فرمود: ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا﴾، این هم می‌تواند نسبت به این آیه سوره «هود» باشد و چه اینکه می‌تواند «سَلَف» یعنی پیشگام باشد و این سرگذشت آنان مثل است برای دیگران. خیلی‌ها به عذاب الهی گرفتار شدند؛ اما حالا هیکل و جنازه آنها همین طور جایی باشد برای عبرت، آن را در قرآن کمتر ذکر شده است؛ ولی درباره فرعون فرمود: ﴿فَالْيَوْمَ تُنْجِيكَ بِيَدِنَا﴾، نه «ننجیک»! ﴿تُنْجِيكَ بِيَدِنَا لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَفَكَ آيَةً﴾؛<sup>۱۳</sup> تو که دریا غرق شدی یک عده از افراد عادی می‌روند آن را می‌بینند، اما دستور دادیم بدن تو را در کناری قرار بدهند که ﴿لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَفَكَ آيَةً﴾ تا برای دیگران عبرت بشود؛ یعنی دیگران ببینند و از جهل به علم و از جهالت به عقل عبور کنند، این می‌شود عبرت. بنابراین از دو نظر آل فرعون می‌شود «سَلَف» و می‌شود مثل برای «آخِرین»، فرمود: ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ﴾.

۱۱. سوره آل عمران، آیات ۱۰ و ۱۱.

۱۲. سوره هود، آیه ۹۸.

۱۳. سوره یونس، آیه ۹۲.

تا این جا، این ده آیه مربوط به جریان موسای کلیم بود. وجود مبارک حضرت امیر(سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیْهِ) در آن خطبه «قاصعه»<sup>۱۴</sup> همین جریان وجود مبارک موسای کلیم را شرح می دهد. این خطبه «قاصعه» را اگر فرصت کردید حتماً ببینید. متأسفانه نهج البلاغه که باید در کنار قرآن کریم باشد، خیلی رواجی ندارد، اینها از جایی که نگرفتند! اینها قرآن ناطق هستند! مرحوم صاحب جواهر را خدا غریق رحمت کند! در بحث مکانِ مصلیِ جواهر، می فرماید ذات اقدس الهی نام اینها را به نام خود ملحق کرد و خانه اینها را به خانه خود ملحق کرد.<sup>۱۵</sup> می بینید که مسجد ثواب خاص خودش را دارد، چون مسجد «معبد» است؛ اما می گویند «حرم» هم ثواب مسجد را دارد، با اینکه آن جا قبرستان است و در کنار قبر آدم نماز می خواند، به احترام آن معصوم عده ای را هم دفن می کنند و نماز در قبرستان هم مکروه است؛ اما به تعبیر مرحوم صاحب جواهر می فرماید که حرم مثل مسجد است، این در اثر عظمت آن مقام مقدس است.

در خطبه «قاصعه» وجود مبارک حضرت امیر جریان موسای کلیم را شرح می دهد، می فرماید: «وَلَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَمَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى فِرْعَوْنَ وَ عَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ»؛ پارچه های پشمی و همان پارچه هایی که چوپان ها داشتند، «وَبَايَدِيهِمَا الْعَصِيُّ»؛ عصا دستشان بود، «فَشَرَطَا لَهُ إِنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَ دَوَامَ عِزِّهِ»؛ به فرعون فرمودند اگر ایمان بیاوری، این سلطنت برای تو می ماند، چون در آن صورت برمی گردد به نظام حق و به دستور ما داری عمل می کنی و فرمان ما را اجرا می کنی. آن گاه فرعون گفت: «فَقَالَ أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَ بَقَاءَ الْمُلْكِ وَ هُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَ الذُّلِّ»؛ به اطرافیانش گفت تعجب نمی کنید، اینها با این وضع ساده و فقیرانه آمدند و به من می گویند اگر بخواهی سلطنت تو ادامه داشته باشد، باید

۱۴. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، خطبه ۱۹۲.

۱۵. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۳۶۶.

ایمان بیاورید! «فَهَلَّا أَتَىٰ عَلَيْهِمَا أَسَاورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ إِعْظَامًا لِلذَّهَبِ وَ جَمْعُهُ وَ اخْتِقَارًا لِلصُّوفِ وَ بُسْهِ»؛ وجود مبارک حضرت امیر فرمود نظام ارزشی آنها همان طلا و نقره است، با اینکه طلا یک سنگ زردی است و نقره هم سنگ سفیدی است! اینها از نظر درجات وجودی به نبات نرسیدند، چه رسد به حیوان، چه رسد به انسان و چه رسد به اینکه معیار ارزش انسان باشند. فرمود اینها طلا و نقره را که سنگ است گرامی داشتند و جامهٔ پشمی و پوشیدن جامهٔ پشمی را تحقیر کردند و اگر ذات اقدس الهی «وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الذَّهَبَانِ وَ مَعَادِنَ الْعِيقَانِ وَ مَعَارِسَ الْجَنَانِ وَ أَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَ وَحُوشَ الْأَرْضِينَ لَفَعَلَ»؛ اگر ذات اقدس الهی انبیا را مبعوث می‌کرد و می‌خواست که جمال و جلال ثروت را نشان بدهد، دربارهٔ سلیمان هم همین کار را کرد! این نمونه است یا سلسله جبال را به امامت داود امر کرد: ﴿يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ﴾<sup>۱</sup>؛ اینها نماز جماعتی می‌خواندند می‌خواندند به امامت داود پیغمبر (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ)، این کار را می‌کرد! فرمود: «وَأَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَ وَحُوشَ الْأَرْضِينَ لَفَعَلَ وَ لَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ»، اگر این کار را دربارهٔ انبیا می‌کرد که اینها با جلال و شکوه ثروت می‌آمدند، خیلی‌ها قبول می‌کردند! البته این دیگر آزمون الهی و کمال نبود! «وَبَطَلَ الْجَزَاءُ»؛ اینها برای ثروت و قدرت مالی می‌آمدند، نه برای اطاعت فرمان خدا، «وَ اضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ وَ لَمَّا وَجَبَ لِلْقَابِلِينَ أَجُورُ الْمُبْتَلِينَ وَ لَا اسْتَحَقَّ الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ وَ لَا لَزِمَتْ الْأَسْمَاءُ مَعَانِيهَا»، آن وقت نظام ارزشی چه می‌شود؟ ارزش برای سنگ سفید و زرد خواهد بود، دیگر برای کمالات چه ارزشی خواهد بود؟! «وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أُولَى قُوَّةٍ فِي عِزَائِهِمْ وَ ضَعْفَةً فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَاتِهِمْ»؛ افراد اینها را به چشم ضعیف می‌بینند، می‌بینند که زر و زیوری در لباس آنها نیست، «مَعَ قَنَاعَةٍ تَمْلَأُ الْقُلُوبَ وَ الْعْيُونَ غَنًى وَ خَصَاصَةً تَمْلَأُ الْأَبْصَارَ وَ الْأَسْمَاعَ أَذًى»؛ عظمت و جلال معنوی فراوان به اینها داد که گوش و چشم دیگران را پُر می‌کند، «وَلَوْ كَانَتِ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلَ قُوَّةٍ لَا

تَرَامُ وَ عِزَّةٍ لَا تُضَامُ وَ مُلْكٍ تُمَدُّ نَحْوَهُ أَعْنَاقُ الرِّجَالِ وَ تُشَدُّ إِلَيْهِ عَقَدُ الرِّحَالِ لَكَانَ ذَلِكَ أَهْوَنَ عَلَى الْخَلْقِ فِي الْإِعْتِبَارِ؛ اگر اینها با زر و زور می آمدند و سفره مالی پهن می کردند، همه می پذیرفتند! این دیگر کمال نبود! این بحث را حضرت ادامه می دهند.

درباره کعبه هم بیانی دارند که خدای سبحان مردم را امتحان کرد به احجاری که «لَا تَضُرُّ وَ لَا تَنْفَعُ»، حتی خود «حجر الاسود»! در همان خطبه اول نهج البلاغه فرمود و این جا هم مشابه همان را دارد که خدای سبحان مردم را امتحان کرد به کعبه و طواف کعبه و نماز گذاشتن به طرف کعبه و امثال آن: «بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَ لَا تَنْفَعُ».

مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) را خدا غریق رحمت کند! در من لا یحضر الفقیه این بیان لطیف را دارد که یک وقت دشمن می خواهد بساط کعبه را برچیند، این ﴿وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ﴾<sup>۱</sup> به حیات او خاتمه می دهد؛ اما یک وقت ابن زبیری است که در برابر سیدالشهداء (سلام الله علیه) و در برابر امام سجاد (سلام الله علیه)، یعنی با امام زمان خود درگیر است؛ او رفته درون کعبه متحصن شده است! همان خدایی که یک وقت اجازه نداد ابرهه با فیل بیاید و به این کعبه آسیب برساند، همان خدا اجازه داد که اموی روی کوه ابوقبیس منجنیق بگذارند و این کعبه را ویران کنند، تا ابن زبیر را بگیرند و اعدام بکنند، بعد هم کعبه را می سازند. فرمایش مرحوم صدوق این است که کعبه را بعد می سازند، آنها که نیامدند کعبه را از بین ببرند، آمدند ابن زبیر را بگیرند، کعبه احجاری دارد که دوباره ساخته می شود. بنابراین اگر ما خواستیم ببینیم کعبه مهم است یا امام، در این گونه از مواقع می فهمیم امام به مراتب بالاتر از کعبه است، برای اینکه کعبه را دوباره می سازند. این بیان لطیف مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف من لا یحضر الفقیه است.

۱. سوره فیل، آیه ۳.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۹: «...أَبْرَهَةُ بْنُ الصَّبَّاحِ الْحِمیریُّ لِيَهْدِمَهُ فَأَرْسَلَ اللَّهُ ﴿عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ﴾ \* تَرْمِيهِمْ بِحِجَارٍ مِنْ سِجِّيلٍ \* فَجَعَلَهُمْ كَصَفِّ مَأْكُولٍ﴾ وَ إِنَّمَا لَمْ يُجْرَ عَلَى الْحِجَاجِ مَا جَرَى عَلَى تُبَيْعٍ وَ أَصْحَابِ الْفِيلِ لِأَنَّ قَصْدَ الْحِجَاجِ لَمْ يَكُنْ إِلَى هَدْمِ الْكَعْبَةِ إِنَّمَا كَانَ قَصْدُهُ إِلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ وَ كَانَ ضِدًّا لِصَاحِبِ الْحَقِّ فَلَمَّا اسْتَجَارَ بِالْكَعْبَةِ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُبَيِّنَ لِلنَّاسِ أَنَّهُ لَمْ يُجْرَهُ فَأَمْهَلَ مِنْ هَدْمِهَا عَلَيْهِ».



این جا هم می فرماید که اگر ذات اقدس الهی می خواست با همین وضع زر و زیور باشد، کعبه را چنین برقرار می کرد. جناب سنایی حرف خوبی دارد که عده ای - قبلاً هم این به عرض شما رسید - خواستند کعبه را با زر و زیور و پارچه های پرنیانی مزین کنند، گفتند این پارچه مشکی و اینها چه ارزشی برای کعبه دارد؟ این اتفاق در عصر سنایی بود، گفت: «کعبه را جامه کردن از هوس است» شما می خواهید کعبه را زر و زیور بدهید برای چه؟

کعبه را جامه کردن از هوس است \*\*\* یای ییتی جمال کعبه بس است <sup>۱</sup>

کعبه یک زینت دارد و آن یک دانه «یاء» است که خدا به ابراهیم و اسماعیل فرمود: ﴿أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي﴾، <sup>۲</sup> این «یاء» زینت کعبه است! شما می خواهید به این زر و زیور بدهید؟ آن زر و زیور جای «یاء» را نمی گیرد! آن یک دانه «یاء» را خدا به انسان هم داد، فرمود: ﴿وَوَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾، <sup>۳</sup> آن «یاء» که ﴿وَوَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ را دارد، می تواند عظمت کعبه را درک کند.

در این جا فرمود: «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَخْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ [اللَّهُ] لِلنَّاسِ قِيَامًا ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا وَأَقْلُ نَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدْرًا وَأَضْيَقَ بُطُونِ الْأَوْدِيَةِ قُطْرًا بَيْنَ جِبَالٍ حَشِينَةٍ»؛ فرمود کعبه تازه که درنیامد از زمان وجود مبارک آدم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) بود. فرمود خداوند از آدم تا کنون و «إِلَى قِيَامِ الْقِيَامَةِ» بشر را به خانه ای امتحان کرد، با یک سلسله سنگ هایی که «لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ» و جنس ارزشی به آن صورت که طلا و نقره باشد نیست، این امتحان الهی است که آدم در برابر ذات اقدس الهی خاضع و مطیع است یا به دنبال «ذَهَب» و «فِضَّة» می گردد. فرمود اگر می خواست هم خانه زرین درست می کرد و هم در بهترین آب و هوا، در حالی در

۱. سیر العباد الى المعاد (سنایی - چاپ تهران)، ص ۱۰۱.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۵.

۳. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

بدترین آب و هوا و با همین سنگ سیاه مردم را آزمود، پس نظام ارزشی چیزی دیگر است! عمده آن است که در معرفت‌شناسی بگوییم: «الْمَوْجُودُ عَلَى قِسْمَيْنِ إِمَّا مُجَرَّدٌ وَإِمَّا مَادِّي، الْعِلْمُ عَلَى قِسْمَيْنِ إِمَّا حِسِّيٌّ وَتَجْرِبِيٌّ وَإِمَّا تَجْرِيدِيٌّ»، قهراً ارزش‌ها هم با این فرق می‌کند.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»